

ستایش (ملکا ذکر تو گویم)^۱

مَلِک*: پادشاه، خداوند [مَلِک: آن چه در تصرف شخص باشد، زمین متعلق به شخص / مَلِک: فرشته،

سروش / مَلِک: سرزمین، مملکت، پادشاهی]

ذکر: یاد کردن، ثنا و ستایش، دعا

(ملکا ذکر تو گویم که تو پاک و فدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی)

درگاه: آستان، پیشگاه، بارگاه

فضل*: بخشش، کرم

پویندن*: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن

سزا*: سزوار، شایسته، لایق

(همه درگاه تو پویم، همه از فضل تو پویم / همه توفیر تو گویم که به توفیر سزایی)

حکیم*: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نامهای خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از

روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد.

کریم*: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نامها و صفات خداوند

رحیم*: بسیار مهربان، از نامها و صفات خداوند

نماینده*: آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده

ثنا*: ستایش، سپاس [ستنا: روشنائی، فروغ]

(تو حکیمی، تو عقیمی، تو کریمی، تو رحیمی / تو نماینده فضلی، تو سزوار ثنائی)

شبه*: مانند، مثل، همسان، جمع: اشباه [شَبَح: سایه، کالبد، سیاهی جسم که از دور به نظر برسد، جمع: اشباح]

وهم*: پندار، تصور، خیال. (نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگینی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی)

عز*: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذُل [ذُل: پستی، خواری]

جلال*: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.

یقین*: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.

سرور*: شادی، خوشحالی

جود*: بخشش، سخاوت، کرم

جزا*: پاداش کار نیک (همه عز و جلالی، همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری، همه بودی و فزایی)

روی*: مجازاً امکان، چاره (لب و دندان «ستانی» همه توفیر تو گوید / مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی)

درس یکم: شکر نعمت

مَنْت*: سپاس، شکر، نیکویی

عَزَّ و جَل*: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.

طاعت: فرمان‌برداری، عبادت

قُرْبِت: نزدیکی، تقرب به خدا [عُرْبِت: دوری، بی‌کسی]

مَزید*: افزونی، زیادی (مَنْتِ فرای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قُرْبِت است و به شکر اندرش مزید نعمت)

نَفْس: دَم (جمع: أنفاس) [نَفْس: جان؛ جمع: أنفُس، نُفوس]

مُمِد: مددکننده، یاری‌دهنده

حیات: زیستن، زندگی [حیاط: محوطه، فضا، عرصه، میدان]

مُفَرَّح*: شادی‌بخش، فرح‌انگیز (پایه یازدهم*: شادی‌بخش، نشاط‌آور)

ذات: نفس، هستی، وجود (هر نفسی که فرو می‌رود ممر حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات)

آل: خاندان، دودمان

داود(داوود): حضرت داوود(ع) از انبیای الهی بود که خداوند به او حکمت و قدرت عطا نمود. نام کتابش

«زبور» است. داوود(ع) صوت نیکویی داشت؛ لذا هرگاه شروع به خواندن زبور می‌کرد، انس و جن و پرنده و

حیوانات وحشی نزد آن حضرت اجتماع می‌کردند.

قلیل: اندک، کم

عباد: جمع عبد، بندگان

شکور: بسیار شکرکننده، بسیار سپاس‌گزار

(اعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادي الشکور)

تقصیر*: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن

درگاه: آستان، بارگاه، پیشگاه، حضور، محضر

(بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه فرای آورد)

سزاوار: درخور، لایق، شایسته، قابل

(ورنه سزاوار خداوندیش / کس نتواند که به پای آورد)

خوان*: سفره، سفرهٔ فراخ و گشاده [«مرحله» هم معنی می‌دهد - **مائده***: نعمت، طعام - **خان***: رئیس،
مرحله]

دریغ*: مضایقه (بی‌دریغ: بی‌مضایقه، بدون بُخل)

(باران رحمت بی‌مسابش همه را رسیده و فوان نعمت بی‌دریغش همه با کشیده)

ناموس*: آبرو، شرافت

فاحش*: آشکار، واضح

پرده دریدن*: رسوا و بی‌آبرو ساختن، فاش کردن راز (کنایه)

وظیفه*: مقرّری، وجه معاش

روزی*: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد.

وظیفهٔ روزی*: رزق مقرّر و معین

مُنکر*: زشت، ناپسند [مُنکر*: انکار کننده، ناباور]

(پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفهٔ روزی به فطای مُنکر نبرد.)

فرّاش*: فرش گستر، گسترندهٔ فرش

باد صبا*: باد خنک و لطیفی که از سمت شمال شرق می‌وزد. (سبا: نام قوم و منطقه)

زمرّدین*: منسوب به زمرّد؛ زمردی، سبزرنگ، [زمرّد: سنگ سبز رنگ قیمتی]

فرش زمرّدین*: بساط سبزرنگ، استعاره از «سبزه و چمن»

دایه*: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.

بَنات*: جمع بنت؛ دختران

نبات*: گیاه، رُستنی [جمع نیست!]

مَهْد*: گهواره، مَحْمِل، کجاوه

(فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترَد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.)

خَلعت*: جامهٔ دوخته که بزرگی به کسی بخشد.

قُبّا*: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن، دو طرفِ پیش را با دکمه به هم پیوندند.

ورق*: برگ [قبای سبز ورق: جامهٔ سبزرنگ از برگ]

قُدوم*: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن [اقدام: جمع قَدَم، گام‌ها]

موسم*: فصل، هنگام، زمان

ربیع*: بهار

(در فشان را به فلعت نوروzy قباي سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قروم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده)

عُصاره*: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشرد، شیر

تاک*: درخت انگور، رز

شهد*: عسل

فایق*: برگزیده، برتر

شهد فایق*: عسل خالص

تخم خرما: هسته خرما

نخل: درخت خرما

باسق*: بلند، بالیده

(عصارهٔ تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تفم فرمایی به تربیتش نفل باسق گشته)

غفلت: ناآگاهی، بی‌خبری؛ در بیت زیر، غفلت از یاد خدا، یاد نکردن خدا

(ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نفوری)

از بهر: از برای [بهر: برای، به جهت / بحر: دریا]

سرگشته: حیران، سرگردان

فرمان‌بردار: مطیع

(همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار / شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری)

خبر: حدیث، گفتار پیغمبر(ص) و امامان(ع)

کاینات*: جمع کاینه؛ همهٔ موجودات جهان

مَفخر*: هرچه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایهٔ افتخار

رحمتِ عالمیان: مایهٔ بخشایش بر جهانیان

صَفوت*: برگزیده، برگزیده از افراد بشر

تتمه*: باقی‌مانده؛

دورِ زمان: گردش روزگار

تتمهٔ دور زمان*: مایهٔ تمامی و کمال گردش روزگار، مایهٔ تمامی و کمال دور زمان رسالت

مصطفی: برگزیده، لقب پیامبر(ص)

صلی الله علیه و آله و سلم: درود خدا بر او و خاندانش باد.

(در فیه است از سرور کائنات و مقدر موهوبات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان، ممد مصطفی، صلی الله علیه و سلم)

شفیع*: شفاعت کننده، پایمرد [شفاعت: پایمردی، میانجی گری، خواهشگری]

مطاع*: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد. [طوع: فرمان برداری، اطاعت و پیروی

/ مطیع: اطاعت کننده، فرمان بردار / مطاوعت: اطاعت، فرمان برداری] [متاع: کالا)

نبی*: پیغمبر، پیام آور، رسول

کریم: بخشنده، بزرگوار

قسیم*: صاحب جمال

جسیم*: خوش اندام

نسیم*: خوشبو

وسیم*: دارای نشان پیامبری (شفیع مطاع نبی کریم / قسیم نسیم نسیم وسیم)

غلی(الغلی): بلندپایگی، والامقامی

دجی: تاریکی

خصال: جمع خصلت؛ خوی ها، عادات

(بلغ الغلی بکماله، کشف الذی بجماله / قسنت جمیع فحاله، صلوا علیه و آله)

پریشان روزگار: آشفته حال، کنایه از بدبخت

انابت*: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی [عنایت: توجه]

اجابت: پذیرفتن، قبول کردن

جل و علا: بزرگ و بلندقدر است؛ مرکب از دو فعل ماضی است در حالت صفت.

(هر که که یکی از بزرگان گنهگار پریشان روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا بر دارد)

اعراض*: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی

تضرع*: زاری کردن، التماس کردن

(بازش بفوائد، باز اعراض فرماید، بار دیگرش به تضرع و زاری بفوائد)

سُبْحَانَهُ و تعالی: او(خداوند) پاک و منزّه و بلندمرتبه است.

ملائکة: فرشتگان، جمع مَلَك

عَبْد: بنده

(حق سبحانه و تعالی فرماید: یا ملائکتی قَدْ اسْتَقِیْتُ مِنْ عِبْدِی و لَیْسَ لَهُ غِیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ)

گرم: بخشش، جوانمردی و بزرگواری (کریم: بخشنده، بزرگوار)

(کرم بین و لطف فراونرگار / گنه بنده کرده است و او شرمسار)

عاکفان*: جمع عاکف؛ کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت بپردازند.

جلال: بزرگواری، شکوه

معترف*: اقرارکننده، اعتراف کننده

(عاکفان کعبه بلالاش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حقّ عبادتک)

واصفان*: جمع واصف؛ وصف کنندگان، ستاینندگان

حلیه*: زیور، زینت

جمال: زیبایی

تحیر*: سرگشتگی، سرگردانی

منسوب*: نسبت داده شده [منسوب: نصب شده، گماشته شده، مأمور]

ما عَرَفْنَاکَ حقّ معرفتک: تو را چنان که سزاوار شناخت تو است، نشناختیم.

(واصفان علیه همالش به تمیز منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حقّ معرفتک).

بی دل: دلدا، عاشق (کنایه)

(گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟)

صاحب دل: عارف، دل آگاه

جیب: گریبان، یقه (زنخدان: چانه)

مراقبت*: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر این که خداوند در همه احوال، عالم بر

ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق

مکاشفت*: کشف کردن و آشکار ساختن؛ در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است.

مستغرق: غرق شده، مجذوب، شیفته [مستغرق شده: حیران و مجذوب و سرگشته شده]

(یکی از صاحبان سر به جیب مراقبت فروبرده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده)

معاملت*: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی؛ در متن درس مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.

انبساط*: حالتی که در آن احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن

(هالی که از این معاملت باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط گفت: ...)

بوستان: باغ، گلزار

تحفه*: هدیه، ارمغان

کرامت کردن*: عطا کردن، بخشیدن (از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟)

مرغ سحر: بلبل؛ در بیت زیر بلبل نماد «عاشق غیر حقیقی» و پروانه نماد عاشق حقیقی است.

(ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را یان شر و آواز نیامد)

مدعی: ادعا کننده، خواهان

بی خبر: ناآگاه، جاهل و بی اطلاع از حقیقت؛ «بی خبر» در مفهوم عرفانی به معنای «از خود بی خود و سرمست و مدهوش» است.

(این مدعیان در طلبش بی فبیرانند / کان را که فبر شد، فبری باز نیامد)

کلک: قلم (کلک: آتشدان)

بنان*: سرانگشت، انگشت (بنات: دختران)

(هیچ نقاش نیست نمی بیند که نقشی برکنند / وان که دید از فیرتش کلک از بنان آکنده ای)

درس یکم: گمان

بط: مرغابی [بُت: صنم، دلبر] (گویند که بطی در آب روشنائی ستاره می دید.)

فرو گذاشت: رها کرد، ترک کرد (فرو گذاشتن: سستی و کوتاهی کردن، اهمال، رها کردن)

(پون بارها بیازمود و فاضلی ندید، فرو گذاشت.)

قصد پیوستن: قصد کردن [قصدی نییوستی: تلاش نمی کرد، قصد انجام آن کار را نمی کرد.]

ثمرت (ثمره): حاصل و فایده (قصدی نییوستی و ثمرت این تهرت آن بود که همه روز گرسنه بماند)

گروه‌های مهم املائی

ستایش: سزاوار ثنا / شبّه و همسان / وهم و تصور / عزّ و ذلّ / نور و سرور / لب و دندان سنایی /

شکر نعمت: عزّ و جلّ / قربت و نزدیکی / غربت و تنهایی / مزید و افزونی / مُمد حیات / مفرح ذات / عذر تقصیر / خوان نعمت بی‌دریغ / گناه فاحش و واضح / فراش باد صبا / فرش زمرّدین / دایه ابر بهاری / مهد زمین / خلعت نوروزی / قبای سبز ورق / قدوم موسم ربیع / عصاره تاک / شهد فایق / نخل باسق / بهر تو / بحر مکاشفت / صفوت آدمیان / تتمه دور زمان / شفیع و مُطاع / قسیم و وسیم / دست انابت / حق جل و علا / اعراض و روی گردانی / تضرّع و زاری / عاکفان کعبه جلال / تقصیر عبادت / واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب / طریق انبساط / تحفه و ارمغان / فرو گذاشتن / ثمرت تجربت /

تاریخ ادبیات

گلستان: سعدی

کلیله و دمنه: ترجمه نصرالله منشی